

استقلال ذاتی یا عدم استقلال ذاتی اخلاق از دین، بررسی دیدگاه کانت و علامه طباطبایی

زینب یوسفزاده^{۱*}، منصور نصیری^۲

۱. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی؛ دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

۲. استادیار گروه فلسفه، پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران.

(تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۲۰)

چکیده

در جستار پیش‌رو در صددیم با تبیین استقلال ذاتی اخلاق، رابطه آن را با دین بیان و با بررسی آموزه‌های اخلاقی کانت و علامه طباطبایی موضع این دو اندیشمند را در ذیل این مسئله بیان کنیم. مبحث اخلاق و ارتباط آن با دین ارتباط وثیقی با مبحث ارزش‌شناسی گزاره‌های اخلاقی و کارکرد عقل عملی دارد. لذا بحث در باب یکی بدون پرداختن به دیگری عقیم خواهد بود. در این جستار نیز پس از تبیین کوتاهی پیرامون موضع و ساختارهای اساسی معرفت‌شناسی کانت و علامه طباطبایی درباره احکام اخلاقی، مهم‌ترین دیدگاه‌های این دو اندیشمند در بحث استقلال اخلاق از دین بررسی خواهد شد. در ادامه با بیان محورهای اشتراک و افتراق این دو اندیشمند، نشان داده می‌شود که بسته به معنای ذاتی در احکام اخلاقی، می‌توان این دو را قائل به استقلال ذاتی اخلاق از دین دانست، زیرا هر دو اندیشمند بر آن هستند که عقل عملی با معیارهای عقلانی خود می‌تواند خوبی و بدی اعمال را تشخیص دهد؛ در عین حال عقل به منزله منبع اصلی شناخت احکام ارزشی، گاه به نقش تکمیل‌گر دین نیز محتاج است. در پایان به چند کاستی در دیدگاه کانت اشاره شده که دیدگاه علامه طباطبایی مصون از آنهاست.

واژگان کلیدی

اخلاق، ایمانوئل کانت، خودمختاری اراده، دین، عقل عملی، علامه طباطبایی.

مقدمه

بررسی ارتباط اخلاق با سایر علوم و معارف بشری مانند دین، علم، حقوق و قراردادهای اجتماعی، یکی از مباحث مهمی است که در فلسفه اخلاق مطرح می‌شود. آیا اخلاق مستقل از دین است یا اینکه بدون دین نمی‌توان هیچ‌گونه نظام اخلاقی استوار و کارآمدی داشت؟

از جمله مباحثی که علامه طباطبایی به آن توجه داشته و در باب آن به تأمل و تحقیق پرداخته، مبحث اخلاق است. ایشان در دو اثر مهم خویش، اصول فلسفه و روش رئالیسم (مقاله ادراکات اعتباری) و المیزان در این باب تأملات شایان توجهی را فراهم آورده‌اند. علامه در اصول فلسفه در صدد تحلیل معرفت‌شناختی مفاهیمی از قبیل باید، نباید، حسن و قبح و... هستند. مقصود از تحلیل علم‌النفسی همانا تأمل در نحوه انتزاع و حصول ادراکات اعتباری است و منظور از تحلیل معرفت‌شناختی عبارت از رابطه این نوع مفاهیم با واقع و نفس‌الامر است. با نگاهی به مجموعه آرای علامه طباطبایی می‌توان گفت که ایشان مسئله اخلاق را از ابعاد و جنبه‌های متعددی مورد توجه قرار داده‌اند.

از سوی دیگر، ایمانوئل کانت (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴ م) در تفکر فلسفی خود جایگاه شایان ملاحظه‌ای را به دین اختصاص داده است. او در نقد عقل محض با رد مهم‌ترین براهین الهیات عقلی نشان می‌دهد که قوه شناسایی ما قادر به اثبات و انکار خدا به‌عنوان امری فراتجربی نیست. کانت در نقد عقل عملی، اثبات وجود خدا و دیگر امور ماورای حس را از طریق برهان‌های عقلی غیرممکن می‌یابد و خدا را از طریق اخلاق و اصول قانونمند اخلاقی اثبات می‌کند. او معتقد است که قانون‌های اخلاقی در عین حال که قانون ذاتی اراده آزادند، با توجه به خیر اعلا به سمت دین هدایت می‌شوند. او در استدلال خود دو مؤلفه خدا و جاودانگی نفس را بر پایه سعادت و فضیلت اثبات می‌کند و بر این اساس دین را بر اخلاق مبتنی می‌کند. همچنین، کانت در کتاب دین در محدوده عقل تنها معتقد است نظام دینی در جهت اصلاح انسان و مکمل نظام اخلاقی اوست.

این جستار شامل سه بخش است. در بخش نخست، ضمن تبیین دیدگاه کانت پیرامون

اخلاق، به بحث ذاتی و عقلی بودن احکام اخلاقی در دیدگاه او می‌پردازیم. بخش دوم، به بررسی دیدگاه علامه طباطبایی در این زمینه اختصاص دارد و در بخش سوم، به بررسی تطبیقی این دو نظریه پرداخته خواهد شد.

دیدگاه ارزش‌شناختی کانت به مسئله اخلاق

از جمله مکاتب اخلاقی که می‌گوید ما می‌توانیم از طریق معیارهای عقل عملی به «بایدها» و «نبایدها»، «خوبی‌ها» و «بدی‌های» اخلاقی، مستقل از دین پی ببریم، مکتب وظیفه‌گرایانه ایمانوئل کانت است. یکی از مهم‌ترین بنیان‌های کانت در بحث حاضر تفکیک عقل نظری از عقل عملی بود. عقل اگر به شناخت آنچه هست، پردازد، عقل نظری است و اگر به عمل اخلاقی اقدام کند، در حیطه عقل عملی قرار می‌گیرد. عقل عملی، به کمک اختیار، به رجحان یک امر بر امر دیگر می‌پردازد (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۶: ۱۱۸ و ۱۱۹). در نظام فلسفی کانت، قلمرو عقل عملی، بسی گسترده‌تر از حیطه عقل نظری است، زیرا اراده که با عقل عملی قرین است، بنیان هر گونه فعل اخلاقی یا غیراخلاقی محسوب می‌شود. او در عقل عملی، به تأسیس نظام اخلاقی همت گمارد که بنیان آن بر قضایای اخلاقی پیشینی استوار بود. در این جستار نخست به تبیین ماهیت ارزش‌ها و قضایای اخلاقی؛ و سپس به رابطه دین و اخلاق در فلسفه کانت می‌پردازیم.

کانت در بخش اول کتاب مبانی مابعدالطبیعه اخلاق، استدلال خود را چنین آغاز می‌کند که: «محال است چیزی را در جهان و حتی خارج از آن تصور کرد که بدون قید و شرط خیر باشد، مگر فقط اراده نیک و خیر را» (کانت، ۱۳۶۹: ۵۹؛ محمدرضایی، ۱۳۷۹: ۱۵۵). کانت در پاسخ به این پرسش که «اراده نیک یعنی چه؟» می‌گوید: «عقل به ما می‌نماید که موجودی مکلف هستیم و اراده خیر چیزی جز اهتمام ورزیدن در ادای تکلیف نیست؛ لذا اراده نیک، اراده‌ای است که برای ادای تکلیف عمل نماید. اگر اراده‌ای برای ادای تکلیف، طبق یک قانون کلی اخلاقی عمل نماید، اراده نیک است و می‌توان آن را نیک مطلق نامید» (کانت، ۱۳۶۹: ۵۹) اموری را که معمولاً خیر می‌دانیم، مانند هوش، شجاعت، ثروت و قدرت در همه اوضاع و شرایط خیر نیستند؛ یعنی هنگامی که اراده بد آنها را به کار

می‌گیرد، کاملاً بد می‌شوند. بنابراین، آنها خیرهای مشروطند. آیا این طور نیست که شجاعت و هوش مجرم، جرم او را سنگین تر می‌کند و نفرت مردم را به او افزایش می‌دهد. از این رو، آنها تحت شرایط خاصی خیرند، نه به طور مطلق. تنها اراده خیر می‌تواند خیر مطلق و غیرمشروط باشد» (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۶: ۳۲۳).

تکلیف، مبنای اخلاق

به نظر کانت «تکلیف، عبارت است از عمل کردن به گونه‌ای که برآمده از احترام به قانون باشد» (کانت، ۱۳۶۹: ۶۶) بدین سان، اراده نیک، اراده‌ای است که مطابق با قانون و به قصد احترام به قانون به طور مطلق انجام گیرد (فروغی، ۱۳۴۴، ج ۲: ۳۴۶). بنابراین، احترام انگیزه‌ای است که قانون اخلاقی را دستور عمل ما قرار می‌دهد و این احساس احترام، احساسی نیست که برخورداری از آن به تلاش ما نیاز داشته باشد، بلکه آن به طور انکارناپذیری از تصور ما از قانون اخلاقی پدیدار می‌شود. این احساس احترام نیز به نوبه خود ما را وامی‌دارد که قانون اخلاقی را دستور عمل خود سازیم (کانت، ۱۳۸۵: ۷۸).

کانت معتقد است برای اینکه فعل ارزش اخلاقی داشته باشد، نباید تنها مطابق تکلیف باشد، بلکه باید از سر تکلیف انجام گیرد. کانت می‌گوید: «ارزش اخلاقی عملی که از روی وظیفه صورت می‌گیرد، معطوف به هیچ غایت و غرضی نیست، بلکه فقط به نیتی که عمل بر اساس آن صورت گرفته، وابسته است» (کانت، ۱۳۶۹: ۲۳). او در پی این اعتقاد می‌گوید: تا آنجا که فعل صرفاً از سر تمایل یا حتی از سر میل عقلانی به سعادت انجام گیرد، هیچ ارزش اخلاقی نخواهد داشت. به این ترتیب، کانت جز ادای تکلیف، هر نوع انگیزه اخلاقی را طرد و رد می‌کند. برای مثال، اگر فرد سوداگری برای رونق بازار کار خود، انصاف را رعایت کند، عمل او فاقد ارزش اخلاقی خواهد بود؛ زیرا او انگیزه‌ای جز ادای تکلیف داشته است. پس صرف مطابقت عمل با تکلیف برای اخلاقی بودن فعل کافی نیست (کانت، ۱۳۶۹: ۲۲ - ۲۴).

امر مطلق، معیار اخلاق

قانون اخلاقی در نظر ما انسان‌ها به صورت امر جلوه می‌کند، زیرا شاید تمایلات مانع انجام دادن قانون‌های اخلاقی شوند. از این رو، کانت امر را این گونه تعریف می‌کند: «مفهوم

اصل عینی تا آنجا که برای اراده، الزام آور یا ایجاب کننده است، فرمان عقل و صورت بندی فرمان "امر" نامیده می شود» (کانت، ۱۳۶۹: ۷۷).

کانت امر را به دو صورت تصور می کند: ۱. امر شرطی؛ ۲. امر مطلق یا تنجیزی. در امر شرطی، فرمان عقل با غایتی مشروط می شود؛ اگر هر فاعل عاقلی هدفی را اراده کند، باید فعل خیر را به عنوان وسیله ای برای آن هدف بخواهد. هرگاه غایت تغییر کند، فعل نیز تغییر می کند. کانت از دو نوع امر شرطی سخن به میان می آورد. اگر غایت صرفاً چیزی باشد که یک شخص شاید اراده کند یا بخواهد، چنین امری، امر شرطی تردیدی یا امر مهارت نامیده می شود. اما اگر غایت، غایتی باشد که هر فاعل عاقلی به طور طبیعی آن را می خواهد مانند سعادت، چنین امری، امر شرطی قطعی یا تأکیدی نام دارد. شکل امر قطعی چنین است: اگر شما خواهان نیل به سعادت هستید که مطمئناً خواهانید، باید کارهایی مانند ... انجام دهید. کانت جایز نمی داند که امر شرطی، امر اخلاقی باشد. لذا این دو امر چون هر دو مشروطند، هیچ کدام ارزش اخلاقی ندارند؛ زیرا حکم اخلاقی باید بدون قید و شرط باشد (کانت، ۱۳۶۹: ۷۸؛ صانعی، ۱۳۶۸: ۱۳۷).

از سوی دیگر، جایی که فرمان عقل عملی، مشروط به غایتی نیست، بلکه عمل به خاطر خودش، یعنی به عنوان خیر فی نفسه و بدون ارجاع به غایتی دیگر خواسته می شود، در این صورت، امر، مطلق یا تنجیزی است. کانت «امر مطلق» را به نحو پیشین و مستقل از تجربه می داند. امر مطلق می گوید: «قواعدی که به عنوان اصول اراده به کار می آیند، باید مطابق قانون کلی باشند». پس تنها یک امر مطلق وجود دارد و آن این است که «چنان عمل کنید که گویی قاعده عمل شما به وسیله اراده شما قانون عمومی طبیعت می شود» (کانت، ۱۳۸۵: ۷۸).

کانت امر مطلق را امر اخلاقی است. کانت ارزش احکام اخلاقی را در خود آنها و مستقل از هر غایت و مقصود می داند و اگر احکام مشروط به شرطی باشند و برای نیل به غایت صادر شوند، فاقد ارزش اخلاقی هستند؛ زیرا قانون اخلاقی، خود غایت خویش است. حال، اگر بپرسیم «این غایت چیست؟» کانت پاسخ می دهد: «هر یک از افراد انسانی و هر موجود عاقلی به خودی خود یک غایت است». پس موجود عاقل به عنوان غایت فی نفسه، می تواند مبنای یک

اصل اخلاقی شود. دستوری که از این اصل صادر می‌شود، چنین است: «چنان رفتار کن که انسانیت را، چه در شخص خود و چه در دیگران، همواره و در عین حال به عنوان غایت، و نه وسیله صرف، تلقی نمایی» (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۶: ۳۳۵). کانت تأکید می‌کند که قضایای امر مطلق باید ناشی از عقل باشند نه تجربه، زیرا تجربه به ما نمی‌گوید چه باید باشد، بلکه تنها می‌گوید چه هست (Johnson, Robert and Cureton, Adam, 2016).

آزادی و خودمختاری اراده در دیدگاه ایمانوئل کانت

کانت در صورتبندی خودمختاری اراده می‌گوید: چنان عمل کن که اراده بتواند در عین حال، به واسطه دستور اراده، خود را واضع قانون عام لحاظ کند (کانت، ۱۳۶۹: ۹۳). این صورتبندی مبتنی بر این اصل است که اراده عقلانی، قانون‌هایی را که از آنها اطاعت می‌کند، خودش وضع خواهد کرد. کانت در نقد عقل عملی، این صورتبندی را به عنوان قانون اساسی عقل عملی توصیف می‌کند.

خودمختاری اراده در مقابل دگرآیینی است؛ یعنی اراده عقلانی از قانونی تبعیت می‌کند که از بیرون یا به وسیله غیر از اراده وضع می‌شود. هرگاه اراده، خود، قانون خود را وضع نکند، در آن صورت، اراده، اعمالش را بر اساس اصل دگرآیینی متعین می‌کند. کانت می‌گوید: اصول اخلاق دگرآیینی یا مبتنی بر عقل است یا بر تجربه (یا سعادت). کانت تمام این اصول دگرآیینی را غیراخلاقی می‌داند. او اصول تجربی را انکار می‌کند، به این دلیل که آنها نمی‌توانند ضرورت عینی الزام یا اصل کلی اخلاق را توجیه کنند. وی همچنین اصول عقلی را انکار می‌کند، به این دلیل که تهی و فاقد ارزش عملی هستند (کانت، ۱۳۶۹: ۱۰۳). در نظر کانت، اصل اعلای اخلاق «حاکمیت اراده» است و اگر حاکمیت اراده را نپذیریم، برای توجیه مبانی اخلاق باید از روش‌های دیگر مدد گرفت که مورد قبول کانت نیست و آنها را وافی به مقصود نمی‌داند. استقلال در عقل عملی که کانت از آن به خودمختاری اراده یاد می‌کند، پایه و اساس اندیشه اوست. کانت بر اساس این اصل، می‌گوید: «حتی اگر برای تبیین احکام اخلاقی به اراده خداوند تمسک جوییم، باز این پرسش وجود دارد که چرا باید مطابق اراده خداوند عمل کرد. اما اگر حاکمیت اراده را بپذیریم، قوانین اراده از ذات آن نشأت می‌گیرد و حاکمیت اراده به معنای آزادی آن است» (کانت، ۱۳۶۹: ۱۶۷).

کانت نمی‌گوید که نباید از اراده‌ی خداوند اگر ظاهر شود، تبعیت کرد، اما باید به هر حال، اول دانست که اطاعت از خدا تکلیف است. پس پیش از اطاعت از خدا، باید خود به عنوان موجودات عاقل، وضع قانون کنیم. بنابراین، «خودمختاری اراده‌ی اخلاقی» اصل اعلامی اخلاقیات وی به‌شمار می‌رود (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۶: ۳۳۶ - ۳۳۷). کانت انسان را فی‌نفسه غایت می‌داند؛ زیرا اراده به موجودات زنده از آن حیث که عقلانی هستند، تعلق دارد و اراده هر فرد منشأ و قوام‌بخش قانون اخلاقی است (کانت، ۱۳۶۹: ۱۰۷). بدین‌سان، می‌توان گفت: اراده‌ی آزاد و مختار است. این خودمختاری اراده را می‌توان به نحو صحیح، در صورتبندی امر مطلق بیان کرد. در این صورت، این اصل برقرار می‌شود که «هرگز به قاعده‌ی دیگری جز آنچه می‌تواند بدون تناقض قانون کلی شود، عمل نکنید و همواره چنان عمل کنید که اراده بتواند خود را در عین حال، چنان تلقی کند که قانون کلی را به وسیله‌ی قاعده‌ی خویش وضع می‌کند» (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۶: ۳۳۶ - ۳۳۷).

کانت در عقل عملی، نخست به اثبات آزادی اراده و استقلال پرداخته است و می‌گوید: «اگر اراده‌ی فاعل عاقل، آزاد تصور می‌شود، باید به این معنا باشد که علل خارج از او اعمال علی‌ او یا به تعبیر دقیق‌تر، خواست‌های او را متعین نمی‌کنند، انسان باید دارای اراده و اختیار باشد تا بتواند ادای تکلیف نماید، زیرا کسی که اختیار ندارد، تکلیفی هم نخواهد داشت» (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۶: ۳۴۱ - ۳۴۶).

رابطه‌ی مفهوم ذاتی و عقلی در احکام اخلاقی در دیدگاه کانت

کانت مبنای احکام اخلاقی را بر عقل عملی مبتنی کرده است. عقل بنیاد انسانیت واقع می‌شود؛ چرا که هم ذاتی، درونی و فطری است (سالیوان، ۱۳۸۰: ۴۵). در نظر کانت، انسان در مقام موجودی صاحب عقل و اندیشه، احکام اخلاقی را خود پدید آورده و موجودی خودمختار است (کانت، ۱۳۸۴: ۱۱). کانت در حوزه‌ی عقل عملی و اخلاق، سه عنصر اساسی خدا، نفس (آزادی) و جهان را، به‌عنوان اصول موضوعه در اخلاق فرض گرفت، و اخلاق را بر آنها بنا کرد (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۶: ۳۴۹).

کانت از عقل به «اراده‌ی عقلانی» تعبیر می‌کند. اراده‌ای که در نظر کانت صرفاً منشأ

عقلانی دارد و بنیادی‌ترین ویژگی و مبنای تحقق انسانیت در نظر اوست؛ زیرا اراده نیک خیر مطلق و بی قید و شرط بوده و هر چیز دیگر در برابر آن وسیله محسوب می‌شود (کانت، ۱۳۸۵: ۴۹-۵۲). اراده، در نظر کانت، همان عقل عملی است که واضع جهان اخلاقی است و حقیقت اخلاقی انسان را می‌سازد، وی در این زمینه می‌گوید: «اراده به سادگی تابع قانون نیست ... بلکه خود به‌منزله واضع قانون به‌شمار می‌آید» (کانت، ۱۳۸۵: ۲۱۳). قانونگذار بودن اراده، صفت مشترک انسان‌هاست و به ذات عقل تعلق دارد؛ زیرا «اراده هر ذات خردمند، اراده قانونگذار عام است» (کانت، ۱۳۶۹: ۴۸). کانت جهان اخلاقی خود را بر عقل عملی و اراده، که بنیادی‌ترین خصوصیت انسان محسوب می‌شود، بنا کرده است و می‌گوید: «شکوه‌مندی و والایی انسان ناشی از آفرینشگری عقل اوست» (کانت، ۱۳۷۷: ۱۵۸).

ضدیت اخلاق با وابستگی در الگوی کانت

کانت خواهان استقلال اخلاق (حتی نسبت به خداوند) است؛ وی در کتاب دین در محدوده عقل تنها در مورد استقلال اخلاق از دین می‌گوید: «اخلاق از آن رو که مبتنی بر مفهوم انسان به عنوان موجودی آزاد است، نه نیازمند تصور وجود دیگری بالاتر از انسان است تا وظیفه خود را بشناسد و نه محتاج انگیزه دیگری غیر از قانون است تا به وظیفه خود عمل نماید. پس اخلاق به هیچ وجه به‌خاطر خود، به دین نیازمند نیست، بلکه به برکت عقل عملی بی‌نیاز از آن است» (کانت، ۱۳۸۱: ۴۰).

اتکا به خدا یا احساس اخلاقی، هرگز نمی‌تواند منشأ اصول عقل عملی محض، یعنی منشأ اخلاق باشد. زیرا در این صورت حجیت و برانگیزاندگی خویش را از دست خواهد داد. سرّ قداست و حجیت تخلف‌ناپذیر قانون‌های اخلاقی در استقلال آنها از هر گونه دخالت عوامل بیرونی و بیگانه است، لذا اگر پایه اخلاق را هر چیزی بیرون از عقل و اراده آزاد انسان قرار دهیم، در واقع اخلاق را نابود کرده‌ایم (کانت، ۱۳۶۹: ۶۹).

بر این اساس، در فلسفه کانت، اخلاق مستلزم دین نبوده؛ و انسان برای شناخت تکلیف خود، محتاج مفهوم «خدا» نیست (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۳۴۸). این خدا نیست که به ما

می‌گوید که چه چیز نیک و چه چیز شر است، بلکه انسان از طریق قانون اخلاقی درون خویش، این دو را از هم تشخیص می‌دهد. تمایز اخلاق تئولوژیک با نظر اخلاقی کانت و همچنین تمایز ایمان مذهبی و ایمان اخلاقی از همین مسئله ناشی می‌شود. کانت در بخش دوم کتاب «نقد عقل محض» می‌گوید: «با آنکه بی‌شک در آغاز کار ترس بود که می‌توانست خدایان عینی رب‌النوع‌ها را پدید آورد، ولی فقط این عقل و خرد است که توانست به یاری اصل‌های اخلاقی خود به ایده خدا برسد» (کانت، ۱۳۷۷: ۲۱۴).

فلسفه اخلاق کانت بر اساس آزادی اراده پایه‌گذاری شده، به این معنا که اراده تابع امر مطلق است، اما واضح امر مطلق، خود اراده است. هر کس اخلاق را مبتنی بر احکام الهی بداند، از اراده غیر پیروی کرده است. بدین سان، درک قانون اخلاقی، ناشی از دیانت نیست و مستقل از آن است؛ اما فرد متدین، قانون اخلاقی را امر الهی می‌داند. با آنکه کانت فرد معتقدی بود، با هر گونه آداب و رسوم ظاهری در مذهب مخالف بود. تا جایی که می‌گوید: «جز پیش گرفتن راه اخلاق، هر کاری که انسان معتقد برای خوشنودی خداوند انجام دهد، توهم دینی محض و عبادت دروغین خداوند است» (کرنر، ۱۳۸۰: ۳۲۳، کاپلستون، ۱۳۷۵، ص ۳۴۹).

اراده خداوند در الگوی کانت نمی‌تواند بنیاد و منشأ احکام اخلاقی باشد؛ زیرا قبل از اطاعت از خداوند، بشر، به‌عنوان موجودات عاقل، باید قانون اخلاقی وضع و از طریق این قانون‌های اخلاقی، وجود خداوند را ضروری فرض کند. به بیان دیگر، اراده الهی نمی‌تواند منبع قانون‌های اخلاقی باشد. زیرا اولاً مستلزم دور است، چون در الگوی کانت، فرض وجود خدا مبتنی بر اخلاق است، اگر قانون‌های اخلاقی مبتنی بر اراده خدا باشد، دور لازم می‌آید؛ ثانیاً، اگر اخلاق را بر اراده الهی مبتنی کنیم، تنها مفهومی که از اراده الهی برای انسان باقی می‌ماند، مفهومی است که ماحصل میل به جلال و جبروت از یک‌سو و مفاهیم اقتدار و مکافات از سوی دیگر، ساخته شده است (کانت، ۱۳۶۹: ۱۱۰ - ۱۱۱).

تحلیل هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی اخلاق در دیدگاه علامه طباطبایی

جنبه هستی‌شناسی مفاهیم و احکام اخلاقی در اعمال انسانی مرتبط با بحث نفس است؛ به

این نحو که اخلاق در بین فیلسوفان اسلامی، عبارت است از صفات و هیأت‌های پایدار در نفس که موجب صدور افعالی متناسب با آنها به طور خودجوش و بدون نیاز به تفکر و تأمل از انسان می‌شوند (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۱۳). و در نگاه کلامی مرتبط به بحث رفتار انسان در حیطة اعمال اختیاری اوست.

در نگاه معرفت‌شناختی به اخلاق، مباحثی مانند اخباری یا انشایی بودن گزاره‌های اخلاقی، نسبی یا مطلق بودن احکام ارزشی و نظرات پیرامون منشأ پیدایش مفاهیم اخلاقی به این حوزه مربوط می‌شوند که شامل: ۱. واقعیت خارجی؛ ۲. انشاء و اعتبار؛ ۳. فطرت و... است. آن دسته از اندیشمندانی که معتقدند منشأ پیدایش مفاهیم اخلاقی، انشاء و اعتبار است، قائلند که این مفاهیم هیچ ریشه‌ای در واقعیات عینی و خارجی نداشته و صرفاً انشائات و جعلیات هستند (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۴۴).

اخلاق مجموعه‌ای از مفاهیم اعتباری عملی و گزاره‌های مرکب از این نوع مفاهیم است. از نظر علامه، ادراکات ما به دو قسم، ادراکات ماهوی، مانند: انسان، درخت، سنگ و... و ادراکات اعتباری، تقسیم می‌شوند. ادراکات اعتباری، خود به دو قسم: ادراکات اعتباری بالمعنی‌الاعم و ادراکات اعتباری بالمعنی‌الاخص یا اعتبارات عملی تقسیم شده‌اند. لیکن اعتبار عملی بودن اموری مانند باید و نباید و حسن و قبح نزد علامه طباطبایی با نفس‌الامری بودن آنها تعارضی ندارد. در واقع این عناوین، نمادها و علایمی اضافی هستند برای بیان روابط نفس‌الامری؛ و ما به کمک آنها روابط نفس‌الامری میان دو حقیقت یا رابطه با غایات را مشخص و بیان می‌کنیم. برای مثال در باب حسن و قبح، افعال از جهت تلائم و سازگاری یا عدم تلائم و ناسازگاری با سعادت نوع یا فرد و... متصف به این اوصاف می‌شوند. بر این اساس اگر فعلی را بدون آنکه نسبت به چیزی در نظر بگیریم و تلائم و عدم تلائم آن را لحاظ کنیم، در نظر بگیریم، متصف به وصف حسن و قبح نمی‌شود. لذا احکام و قضایای ارزشی از نظر علامه معنادار است و ادراک و تصدیق نامیده می‌شود (طباطبایی، بی‌تا، ج ۵: ۱۰ - ۱۱).

نکته دیگر، در باب دوام و عدم دوام اصول اخلاقی بوده که مربوط به ملائمت و عدم ملائمت با اهداف و سعادت و کمال است. برخی از این اصول دائمی هستند، مانند:

«عدالت خوب است» و «ظلم بد است» چرا که پیوسته در تلائم یا عدم تلائم با سعادت و کمال انسان هستند. این نکته را نیز باید افزود که انسان‌ها احکام اخلاقی مطلق و کلی و بادوام دارند و اختلافات مربوط به مصادیق این احکام است (طباطبایی، بی تا، ج ۱: ۳۰۸).

معنای عقلی در احکام اخلاقی (عقل نظری یا عقل عملی)

«عقل» معانی گوناگونی دارد. لکن مراد از آن در این بحث، «عقل عملی» در برابر «عقل نظری» است. فلاسفه حکمت را بر اساس کارکرد و خروجی آن به دو بخش نظری و عملی تقسیم کرده‌اند. لذا پیرامون کارکرد این دو قوه مسئله اساسی اینست: چه رابطه‌ای میان عقل نظری و عملی است؟ آیا اینها دو شأن از یک واقعیتند یا دو اعتبار متفاوت برای عقل یا ... در این زمینه دو دیدگاه در میان اندیشمندان مطرح شده است:

نظریه اول: عقل عملی مبدأ ادراک است

برای اولین بار فارابی این دیدگاه را مطرح کرد، او گفته است: «عقل عملی قوه‌ای است که انسان به واسطه آن و از طریق تجارب بسیار و مشاهده اشیای محسوس به مقدماتی دست می‌یابد که بر اساس آن پی می‌برد چه کار باید کرد و چه کار نباید کرد. البته در اموری که انجام آنها در اختیار ماست. این مقدمات نیز برخی کلی‌اند و برخی جزئی» (فارابی، ۱۴۰۵: ۵۴ - ۵۵).

بیان معروف در میان قائلان به این نظریه اینست که: عقل به معنای مدرک (نه به معنای مبدأ تحریک) به عقل نظری و عملی تقسیم می‌شود. نقش عقل در هر دو ادراک است نه تحریک (سبحانی، ۱۳۶۸: ۴۴). لذا تمایز میان دو عقل اعتباری است و آنچه یکی از این دو را از دیگری مشخص و ممتاز می‌کند، معلومات و مدرکات آنهاست. به این معنا که معلومات عقل نظری احکام مربوط به حقایق خارجی و نفس‌الامری است و اما مدرکات عقل عملی احکام مربوط به افعال اختیاری انسان مانند ادراک حسن عدل و قبح ظلم هستند (غروی الاصفهانی، ۱۳۷۴: ۳۱۱؛ طباطبایی، بی تا: ۱۵۳). این تفسیر از عقل نظری و عملی در میان بسیاری از اندیشمندان معاصر به صورت اصطلاح رایج و مشهور درآمده است (طباطبایی، ۱۳۶۸: ۱۵۳؛ مطهری، ۱۳۶۹: ۶۴).

نظریه دوم: عقل عملی مبدأ تحریک است نه ادراک

در این نظریه عقل عملی به عنوان قوه محرکه و عامله بدن معرفی شده است. یعنی آنگاه که مراتب ادراک از کلی به جزئی به پایان رسید، نوبت عقل عملی می‌رسد که قوای درونی بدن را تحریک کند که به آن ادراک جزئی عمل شود. در مورد این نظریه باید شیخ‌الرئیس را پیشتاز خواند (ابن‌سینا، ۱۳۳۹، ج ۲: ۳۵ - ۳۵۳).

طبق این تفسیر عقل عملی فقط مبدأ تحریک و قوه عمل‌کننده است و هیچ جهت ادراکی در آن نیست؛ بر اساس این تفسیر عقل عملی قوه عماله است که نفس به واسطه آن در قوای بدنی تصرف می‌کند و کارهایش را انجام می‌دهد. اما علم و ادراک به طور مطلق وظیفه عقل نظری است. اگر مشخصه اصلی عقل ادراک کلیات باشد، نام عقل به این معنا فقط شایسته عقل نظری است. اما به عقل عملی فقط از آن جهت عقل گفته می‌شود که هیأت و صورتی مجرد در نفس است و امری مادی و منطبع در بدن نیست؛ لذا اطلاق عقل بر عقل نظری و عملی به اشتراک لفظی است.

رابطه مفهوم ذاتی و مفهوم عقلی در احکام اخلاقی در دیدگاه علامه طباطبایی

در اینکه مراد از تعبیر «ذاتی» چیست، دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده است؛ مانند: ۱. عقلی (سبحانی، ۱۳۷۰: ۲۰)؛ ۲. ذاتی باب ایساغوجی؛ ۳. ذاتی باب برهان (حائری یزدی، ۱۳۸۴: ۱۴۷ - ۱۴۸)؛ ۴. ذاتی شبیه باب برهان (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۵۴ - ۵۵).

ذاتی در مسئله احکام اخلاقی میان قدما به معنای «واقعی»، «نفس‌الامر» و «حقیقی»، در برابر «شرعی»، «الهی» و «اعتباری» است؛ به این معنا که جملات اخلاقی و ارزشی از واقعیات عینی و حقیقی خیر می‌دهند. استاد سبحانی در کتاب «حسن و قبح عقلی» می‌نویسد: مقصود از ذاتی در حسن و قبح ذاتی، نه ذاتی باب برهان و نه ذاتی ایساغوجی، بلکه مقصود از آن، همان عقلی است؛ یعنی عقل و خرد در درک حسن و قبح بدون استمداد از خارج حسن و قبح افعالی را درک می‌کند (سبحانی، ۱۳۶۸: ۲۲ - ۲۳). ایشان با استناد به نظر علامه طباطبایی آن را به معنای ذاتی عقل عملی بیان می‌کند. یعنی عقل عملی حسن و قبح عقلی افعال را به اعتباری پسینی وضع می‌کند.

از نظر علامه ادراک حسن عدالت و قبح ظلم برای انسان، تنها بر اساس فطرت صرف دست‌یافتنی نیست. بلکه این احکام و نتایج، حاصل هدایت و کاوش و فعالیت ادراکی عقل عملی و دقت آن در حقایق خاص است. علامه این احکام را حاصل فطرت و فعالیت ادراکی عقل عملی در مورد واقعیات درون و بیرون می‌داند. از نظر ایشان فطرت برای تحقق و حصول این احکام کافی نیست. بلکه عقل بر اساس گرایش درونی فطرت (دستیابی به کمالات و دوری از نقص‌ها) و تأمل در ادراکات پیشین، به احکام اخلاقی از قبیل حسن عدل و قبح ظلم دست می‌یابد (طباطبایی، ۱۳۶۸: ۳۷۹).

در الگوی اندیشه علامه مفهوم ذاتی و عقلی در احکام اخلاقی به این معناست که از یک سو برخی امور و افعال، با صرف نظر از اراده و حکم خداوند، به خوبی و بدی متصف می‌شوند و فی‌نفسه واجد ویژگی خوبی و بدی هستند (ذاتی). دقیق‌تر اینکه برخی ارزش‌ها و افعال همچون عدالت و احسان، لحاظ وجود واقعی دارند. از سوی دیگر، عقل انسان به‌تنهایی و بدون استعانت از وحی الهی قادر به شناخت و تصدیق خوبی و بدی آنهاست (طباطبایی، ۱۳۶۸: ۵۴ - ۵۵). البته عقل به منزله منبع اصلی شناخت احکام ارزشی، گاه به نقش تکمیل‌گر نقل (قرآن و سنت) نیز محتاج است. بنا به نظریه ادراکات اعتباری علامه طباطبایی می‌توان از معنای دیگری از ذاتی در احکام اخلاقی دفاع کرد که مقصود از آن، ذاتی در حد اعتبار عقل عملی است. بر این اساس اخلاق در حوزه افعال اختیاری انسان، مفهومی عقلی و برآمده از معقولات عقل عملی است. علامه در پی تذکار این حقیقت است که مصلحت و مفسده و حسن و قبح از مبادی فعل خداوند و سبب استحکام افعال واجب تعالی نیست.

نگاه ارزش‌شناختی علامه طباطبایی به مسئله اخلاق

برای تبیین دیدگاه ارزش‌شناسی علامه طباطبایی پیرامون ادراکات اعتباری، با این پرسش مواجهیم: آیا عقل انسان صرف نظر از امر و نهی خداوند، توانایی درک خوبی و بدی افعال را دارد یا خیر؟ پاسخ علامه به این مسئله ارزش‌شناختی در گرو بررسی این مسئله است که: آیا حسن و قبح عقلی که معقولی برآمده از عقل عملی است، اعتباری پسینی است که

عقل عملی - به عنوان قوه‌ای مدرکه و نه محرکه - بر اساس نیازهای واقعی انسان اکنون آن را وضع کرده است؟

طبق آنچه از آرای طباطبایی برمی‌آید؛ ارزش‌ها مستقل از بشر نیستند و این ارزش‌ها (اعتباریات) «مولود یا طفیلی احساساتیند که مناسب قوای فعالند و از جهت ثبات و تغییر و بقا و زوال، تابع آن احساسات درونی‌اند» (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۱۸). لذا اعتباریات علامه جزو اعتباریات مبتنی بر واقع است؛ زیرا در اعتباریات او «باید» جعل و اعتباری بر اساس ارتباط واقعی و حقیقی است (معلمی، ۱۳۸۰: ۲۷۳ - ۲۷۶). علامه طباطبایی برای توضیح معنای اعتباری بودن احکام اخلاقی، در «اصول فلسفه و روش رئالیسم» می‌گوید: احکام اخلاقی اعتبار پستی عقل (عملی) ماست که ابزاری برای عمل است؛ و نه کشف ما از اوصاف افعال. لذا این عقل عملی است که با توجه به مقاصد خصوصی یا عمومی، حسن و قبحی را برای افعال اعتبار می‌کند؛ لذا حسن و قبح نه «شرعی» است آن گونه که اشاعره گفته‌اند و نه «ذاتی و عقلی» آن گونه که معتزله گفته‌اند؛ بلکه حسن و قبح اعتباری و عقلایی است (طباطبایی، ۱۳۶۸: ۵۴؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۱۸۹).

بررسی تطبیقی دو دیدگاه کانت و علامه طباطبایی

دیدگاه کانت و علامه طباطبایی، در نکات مهمی اشتراک دارند. یکی از اشتراکات دیدگاه آنها اینکه: «دعوت به تکامل اخلاقی، بارزترین امتیاز دین در دیدگاه کانت و علامه طباطبایی» است. توضیح آنکه در تفکر کانت فرمان‌های خدا به عنوان موجود عاقل و خردمند که برخوردار از قداست اراده است و همواره بر طبق قانون‌های عقل و اخلاق دستور می‌دهد، می‌تواند الگوی اخلاقی انسان باشد. اما الگو بودن اراده خداوند به این معنا نیست که امر خارج از عقل منشأ قانون‌های اخلاقی باشد. به همین دلیل، کانت تأکید می‌کند در صورت اعتقاد به وجود خداوند و اینکه قوانین اخلاقی را اوامر الهی بدانیم، در خارج چیزی بر قوت قانون اخلاقی افزوده نمی‌شود. لذا اگر کسی اعتقاد به خداوند هم نداشته باشد، قدرت الزامی امر مطلق همچنان او را برای اطاعت از قانون اخلاق برمی‌انگیزد (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۶: ۳۹۳). در انقلاب کپرنیکی کانت، خدامحوری جای

خویش را به اخلاق محوری داده و در اندیشه او، خداپرستی وسیله‌ای برای رشد خصلت اخلاقی است. انسان اساس فضیلت را تماماً در وجود خود دارد، گرچه رشد و تکامل نیافته باشد، خداپرستی و اندیشه الوهیت می‌تواند کمال‌بخش اخلاق باشد (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۶: ۳۲۲).

قانون اخلاقی در دیدگاه کانت چنان مقدس می‌نماید که گویی مشیت ایزدی است، لذا احترام به آن، ما را به دیانت سوق می‌دهد. دیانت از نگاه کانت، ادای تکالیف اخلاقی از سر وظیفه است، به گونه‌ای که گویا تکالیف به فرمان خدا واجب شده‌اند. بنابراین، شایسته است جامعه اخلاقی را «امت خداوند» و خدا را حاکم آن تصور کنیم. البته این اعتقاد به این معنا نیست که قانون‌های اخلاقی از فرمان‌های خدا سرچشمه گرفته‌اند؛ زیرا همان‌طور که گفته شد در الگوی تفکر کانت مشیت ایزدی را اساس تکلیف قرار دادن، احکام اخلاقی را به دیگرآیینی فرومی‌کاهد. انسان در قبال خدا و دین ذی‌حق است نه مکلف، اما خدا و دین مکلف است انسان را در جهت رشد خصلت اخلاقی کمک کند. اگر اخلاق را سرسپردگی و وفاداری به اراده خدا بدانیم، در معرض «دیگرآیینی اراده» قرار گرفته ایم؛ یعنی اگر ما خود را به‌عنوان پاداش‌دهنده و عقوبت‌کننده در پس قانون اخلاقی قرار دهیم، از قاعده «احتیاط» تبعیت کرده ایم و انگیزه ما برای اطاعت از قانون اخلاقی، ترس از عقوبت و امید به پاداش خواهد بود و این کار ارزش اخلاقی ما را از بین خواهد برد (محمدرضایی، ۱۳۷۹: ۲۶۶ و ۳۶۷ و ۳۷۶).

کانت در عقل عملی، باور به خدا را از طریق برهان اخلاقی به دست می‌آورد. در عقل عملی ناگزیریم که به خدا ایمان داشته باشیم، زیرا ایمان به غایت اخلاق ضروری است و غایت اخلاق بدون فرض خدا تحقق‌پذیر نیست. در اندیشه کانت در عقل عملی می‌توانیم بگوییم «من به‌عنوان موجود اخلاقی مطمئن هستم که خدایی وجود دارد» (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۳۴۵ - ۳۴۶). ایمان به خدا و حیات جاودان چنان با احساس اخلاقی پیوند دارد که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را از انسان جدا کند. در الگوی کانت فرض گرفتن وجود خدا نیاز ضروری عقل است که از یک منبع عینی، یعنی قانون اخلاقی ناشی می‌شود. به همین دلیل، وجود خدا به اندازه قانون اخلاق ضروری و اجتناب‌ناپذیر است (کانت، ۱۳۸۵: ۱۱۹).

از سوی دیگر، علامه طباطبایی معتقد است از طریق استدلال‌های عقلی، وجود خداوند اثبات‌شدنی است. انسان اگر با قوه عقل به اشیا و خواص آنها بنگرد، می‌تواند دلایل و براهین متقن بر اثبات وجود خداوند اقامه کند (طباطبایی، ۱۳۶۸: ۱۴۲). در دیدگاه علامه، حقیقت ایمان، آثار و فواید بسیاری را در حیات و زندگی انسان بر جای می‌گذارد. ضامن تحقق اخلاق، اعتقاد به خداوند است. ایشان اعتقاد دارند با عادلانه‌ترین قانون‌ها و سنن اجتماعی و سخت‌ترین قوانین جزایی نمی‌توان جلوی هر جرم و تخلفی را گرفت، مگر در صورتی که در آن جامعه فضایل اخلاقی حکومت کند و مردم به ملکات فاضله نفسانی از قبیل پیروی از حق و احترام انسانیت و عدالت و کرامت و مانند آنها پایبند باشند (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۱: ۱۵۵ - ۱۵۶).

علامه معتقد است که جوامع بشری برای مقابله با ناهنجاری و مبارزه با هر تخلفی، باید به فضایل اخلاقی و ارزشی روی آورند، و ایمان و توحید را به‌عنوان ضامن اجرایی و پایه تحقق فضایل اخلاقی قرار دهند (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۱: ۱۵۷). علامه پیرامون رابطه اخلاق و دین می‌گوید: «ایمان به خدا همچون درختی است که توحید ریشه آن است و دارای میوه‌هایی است که همان اعمال صالحند و نیز دارای شاخه‌هایی است که همان اخلاق نیکو (ملکات نفسانی مثبت) از قبیل تقوا، عفت و معرفت و شجاعت و عدالت و رحمت و نظایر آنها است. بر این اساس می‌توان گفت که اخلاق جزو ایمان است و ایمان به‌وسیله اخلاق حفظ می‌شود» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۱: ۲۴۴).

در دیدگاه علامه مهم‌ترین امتیاز دین هدایت بشر به سوی کمال انسانی و اخلاق است. در مبنای علامه، نظام اخلاقی بی‌ارتباط با نظام الهی نیست؛ خداوند نظام وجودی را طوری خلق کرده که این نظام به غایاتی منتهی می‌شود که سعادت ما در رسیدن به این غایات است (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۴: ۱۴۲ - ۱۴۳). علامه فعل اخلاقی را فعل مطابق با عقل می‌داند و فعل غیراخلاقی را مخالف عقل؛ و اصول دین و شریعت را موافق عقل می‌داند.

بنابراین در الگوی علامه، رابطه معناداری میان اخلاق و دین و به تبع آن میان دین و عقل وجود دارد. دین منطبق و همسو با عقل به احکام اخلاقی امر کرده و از فعل قبیح نهی کرده است، لذا در امر به اخلاق با عقل تناقضی ندارد. از دیگر سو خداوند با ایجاد نظام

عقلانی بستری را فراهم کرده است تا بشر با اجرای این قانون‌ها، به سعادت واقعی مطابق با فطرتش دست یابد.

نقدهایی بر کانت

با وجود اشتراکات این دو دیدگاه، با دقت در نظریه کانت به کاستی‌های متعددی برمی‌خوریم که در دیدگاه علامه طباطبایی نیست یا کم‌تر است. برای مثال به نقدهای زیر توجه کنید:

پیامدهای منفی افراطی‌گری معیار

یکی از نقدهایی که از همان ابتدا به کانت وارد شد، این بود که مطلق‌گرایی کانت بسیار افراطی است و پیامدهای نامطلوبی در پی دارد. برای مثال، چنانکه گذشت، طبق نظریه کانت راستگویی همواره مطلوب است و در هیچ شرایطی تغییر نمی‌کند. روشن است که با این معیار پیامدهای نامطلوبی را در زندگی بشر خواهیم داشت؛ مثلاً در فلسفه کانت، حتی در مواردی که راستگویی سبب کشته شدن انسان یا انسان‌های بی‌گناهی شود، عمل به این اصل واجب است! این پیامد چنان بد است که می‌توان ادعا کرد که هیچ انسانی آن را نمی‌پذیرد. دیدگاه علامه طباطبایی، بر خلاف دیدگاه کانت در اینجا منعطف‌تر است؛ زیرا با توجه به مبتنی کردن اخلاق بر اعتباریات، می‌تواند در اینجا اعتبار عقلایی را در عدم راستگویی تشخیص دهد و از این اشکال مبرا باشد.

لزوم دور در پیشینی دانستن احکام عقل عملی

اگر چنانکه کانت مدعی است، احکام عقل عملی پیشینی باشد، به ناگزیر با دور باطلی مواجه خواهیم شد. توضیح آنکه چنانکه گذشت، از نظر کانت ما دارای مجموعه‌ای از احکام بدیهی عملی هستیم که نه از عقل نظری و نه از تجربه و جهان خارج اتخاذ نشده‌اند؛ این احکام، به تعبیر دقیق‌تر، پیشینی و ماتقدم هستند. اما سؤالی جدی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا ما واقعاً دارای چنین احکام پیشینی مستقل از تجربه هستیم؟ اصولاً آیا می‌توان عقل عملی را از عقل نظری متمایز کرد؟ چنانکه اشاره شد، بسیاری از اندیشمندان تمایز این دو را نمی‌پذیرند. از نظر آنها، تفکیک این دو صرفاً به دلیل تنوع مدرکات عقل است نه آنکه حقیقتاً دو عقل داشته باشیم. بر این اساس، احکام عقل

عملی را نمی‌توان مستقل از احکام عقل نظری دانست. برای مثال، یکی از عام‌ترین احکام عقل عملی، «حسن عدل» و «قبح ظلم» است. با بررسی این حکم خواهیم دانست که احکام عقل عملی از عقل نظری مستقل نیست. مثلاً می‌پرسیم که مقصود از «عدل» در حکم فوق چیست؟ یکی از بهترین تفسیرهای عدل، عبارت است از «حق هر کسی را به وی دادن» (اعطاء کل ذی حق حقه). روشن است که برای فهم این تفسیر باید بفهمیم «حق» چیست و چگونه باید حق هر کسی تعیین شود. چگونه باید تعیین کنیم که حق هر کس چیست؟ آیا باید از راه قانون قراردادی تعیین شود یا با معیارهای دیگر؟ بر این اساس، روشن است که معیار کلی درباره حق نخواهیم داشت، بلکه به نوعی نسبت در آن خواهیم رسید. در اینجا، بهترین تفسیر حق این است که حق یعنی آنچه مطابق عدالت باشد یا حق یعنی آنچه بر اساس قانون‌های عادلانه مشخص شود. اما با اندکی دقت در این ملاک، روشن می‌شود که با یک دور مواجه شده‌ایم. خواستیم عدالت را مشخص کنیم، به حق متوسل شدیم. اما در تبیین حق نیز به عدالت متوسل شدیم.

این اشکال، بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی چندان مطرح نمی‌شود، چرا که در این نظریه، پایه اخلاق را به اعتباریات دادیم و با اعتبار کردن می‌توانیم انعطاف خوبی در تعیین اصول نشان دهیم.

مشخص نبودن تکلیف اخلاقی در موارد تراحم

چنانکه گذشت، طبق وظیفه‌گرایی کانت، وظایف اخلاقی مطلق بوده و هیچ‌گونه استثنایی ندارند. این مطلق‌گرایی در موارد تراحم بسیار مشکل‌دار است؛ به این معنا که طبق فلسفه اخلاق کانت، تکلیف عامل اخلاقی در موارد تراحم، اساساً مشخص نیست. دو وظیفه اخلاقی «وفای به عهد» و «راستگویی» را در نظر بگیرید. اگر نقض عهد و دروغگویی همواره و بدون استثنا خطا باشند، در موارد تراحم این دو چه باید کرد: فرض کنید که من به کسی قول داده‌ام که او را از دید یک فرد جنایتکار مخفی کنم. سپس آن جنایتکار از من محل اختفای آن کس را می‌پرسد. در اینجا تکلیف من چیست؟ آیا باید راست بگویم؟ اگر راست بگویم با اصل «وفای به عهد» در تعارض خواهد بود و اگر دروغ بگویم، با اصل «لزوم راستگویی» در تعارض خواهد بود. بر این اساس، در چارچوب فلسفه اخلاق کانت،

گاه به موارد تعارضی برمی‌خوریم که تکلیف عامل اخلاقی در آنها نامشخص است. این پیامد، اما، در دیدگاه کسانی چون علامه طباطبایی پیش نخواهد آمد.

نتیجه‌گیری

تفاوت مفهوم ذاتی و عقلی در مفاهیم اخلاقی، در دیدگاه علامه طباطبایی اینست که از یک سو برخی امور و افعال، با صرف نظر از اراده و حکم خداوند، به خوبی و بدی متصف می‌شوند و فی‌نفسه واجد ویژگی خوبی و بدی هستند (ذاتی). دقیق‌تر اینکه برخی ارزش‌ها و افعال همچون عدالت و احسان، لحاظ وجود واقعی دارند. از سوی دیگر، عقل انسان به تنهایی و بدون استعانت از وحی الهی، قادر به شناخت و تصدیق خوبی و بدی آنها است. البته عقل به منزله منبع اصلی شناخت احکام ارزشی، گاه به نقش تکمیل‌گر نقل (قرآن و سنت) نیز محتاج خواهد بود.

ذکر این نکته ضروری است که اعتباریت این مفاهیم و احکام، مستلزم اعتباری بودن مطابق و خارجشان نیست، بلکه واجد آثار حقیقی هستند. بنا به نظریه ادراکات اعتباری علامه طباطبایی می‌توان از معنای دیگری از ذاتی در مفاهیم اخلاقی دفاع کرد که مقصود از آن، ذاتی در حد اعتبار عقل عملی است. بر این اساس اخلاق در حوزه افعال اختیاری انسان مفهومی عقلی برآمده از معقولات عقل عملی است. علامه در پی تذکار این حقیقت بود که مصلحت و مفسده و اخلاق و حسن و قبح از مبادی فعل خداوند و سبب استحکام افعال واجب تعالی نیست.

کانت خواهان استقلال اخلاق (حتی نسبت به خداوند) است. اراده خداوند در الگوی کانت نمی‌تواند بنیاد و منشأ احکام اخلاقی باشد؛ زیرا قبل از اطاعت از خداوند، بشر، به عنوان موجودات عاقل، باید قانون‌های اخلاقی وضع و از طریق این قوانین اخلاقی، وجود خداوند را ضروری فرض کند. از سوی دیگر، از نظر کانت ما می‌توانیم بر اساس نیروی عقل معتقد شویم که یک تکلیف اخلاقی برای متدین شدن داریم، به این معنا که همه تکالیفمان را چنان تلقی کنیم که گویی فرامین خدایند و این عمل را به دلیل روح و قوت بخشیدن به نیت و عزم اخلاقی خود انجام دهیم.

فلسفه اخلاق کانت در نهایت به دیانت می‌رسد. با این تفاوت که دیگر فلاسفه اخلاق، عموماً دین را مقدم بر اخلاق دانسته و اخلاق را بر اساس دیانت استوار ساخته‌اند. در حالی که کانت تلاش کرد تا بنیاد دین را از الهیات به اخلاق و از عقاید به رفتار تغییر دهد. در فلسفه کانت، خدا وسیله‌ای برای پیوند فضیلت و سعادت به‌شمار می‌آید. از این نظر، می‌توان گفت هر دو متفکر به‌نوعی قائل به تعامل میان دین و اخلاق هستند.

اما چنانکه در نقدها مشخص شد، تأکید افراطی کانت بر وظیفه‌گرایی مطلق سبب پیدا شدن پیامدهای ناگواری در نظریه او می‌شود؛ پیامدهایی چون لزوم دور در فلسفه اخلاق کانت، مشخص نبودن تکلیف عامل اخلاقی در موارد تراحم، و پیش آمدن پیامدهای ناگوار عمل اخلاقی در برخی موارد. با توضیحی که دادیم، روشن شد که این پیامدها، با توجه به دیدگاه علامه طباطبایی قابل اجتناب و پیشگیری هستند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. ابن سینا (۱۳۳۹). *الاشارات و التنبيهات*، به اهتمام محمود شهابی، تهران: دانشگاه تهران.
۲. ارسطو (۱۳۶۶). *درباره نفس*، ترجمه و تعلیق: علیمراد داوودی، تهران: انتشارات حکمت.
۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵). *فلسفه حقوق بشر*، قم: مرکز نشر اسراء.
۴. حائری یزدی، مهدی (۱۳۸۴). *کاوش های عقل عملی*، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۵. سالیوان، راجر (۱۳۸۰). *اخلاق در فلسفه کانت*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: طرح نو.
۶. سبحانی، جعفر (۱۳۷۰). *جبر و اختیار*، نگارش علی ربانی گلپایگانی، قم: مؤسسه تحقیقاتی سیدالشهداء.
۷. _____ (۱۳۶۸). *حسن و قبح عقلی یا پایه های اخلاق جاودان*، نگارش: علی ربانی گلپایگانی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۸. فارابی (۱۴۰۵ ق). *فصوص الحکم*، تحقیق: محمد حسن آل یاسین، قم: بیدار.
۹. فروغی، محمد علی (۱۳۴۴). *سیر حکمت در اروپا*، جلد ۲، تهران: انتشارات زوار.
۱۰. صانعی دره بیدی، منوچهر (۱۳۸۴). *جایگاه انسان در اندیشه کانت*، تهران: ققنوس.
۱۱. _____ (۱۳۶۸). *فلسفه اخلاق در تفکر غرب*، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۱۲. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۶۸). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، چ ششم، قم: صدرا.
۱۳. _____ (۱۳۶۲). *«اعتباریات»*، در *رسائل سبعة*، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
۱۴. _____ (بی تا). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۵. _____ (۱۳۹۶). *بررسی های اسلامی*، به کوشش سید هادی خسروشاهی، قم: دارالتبلیغ اسلامی قم.
۱۶. غروی الاصفهانی، محمد حسین (۱۳۷۴). *نهایه الدرایه فی شرح الکفایه*، اصفهان: انتشارات مهدوی.

۱۷. کاپلستون، فردریک (۱۳۷۵). *تاریخ فلسفه از ولف تا کانت*، جلد ۶، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران: سروش.
۱۸. کانت، ایمانوئل (۱۳۸۴). *درس‌های فلسفه اخلاق*، ترجمه منوچهر صانعی، تهران: نقش و نگار.
۱۹. _____ (۱۳۶۹). *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران: خوارزمی.
۲۰. _____ (۱۳۸۵). *نقد عقل عملی*، ترجمه انشالله رحمتی، تهران: انتشارات نورالثقلین.
۲۱. _____ (۱۳۷۷). *نقد قوه حکم*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
۲۲. _____ (۱۳۸۱). *دین در محدوده عقل تنها*، ترجمه منوچهر صانعی، تهران: نقش و نگار.
۲۳. کرنر، اشتفان (۱۳۸۰). *فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
۲۴. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۰). *فلسفه اخلاق*، تحقیق و نگارش: احمد حسین شریفی، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
۲۵. مطهری، مرتضی (۱۳۶۹). *فلسفه اخلاق*، تهران: صدرا.
۲۶. معلمی، حسن (۱۳۸۰). *مبانی اخلاق در فلسفه غرب و فلسفه اسلامی*، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۲۷. محمدرضایی، محمد (۱۳۷۹). *تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۸. نقیب‌زاده، میرعبدالحسین (۱۳۷۵). *درآمدی به فلسفه*، چ سوم، تهران: کتابخانه طهوری.
29. Johnson, Robert and Cureton, Adam, "Kant's Moral Philosophy", The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Winter 2016 Edition), Edward N. Zalta (ed.), forthcoming URL.